

سموئيل





مردی به نام اهانه در کوهستان افرایم
زندگی می‌کرد و دو همسر داشت.

نام یکی از همسرانش حنا و دیگری فینیه بود

فینیه فرزندی به دنیا آورد
اما حنا هیچ فرزندی
نداشت.



شاید علت این که حنا نمی‌تواند بچه
دارد این است که او فراموش کرده.

اما من ... تو هستم
واسه شوهرم هم پدر تا
پسر و هم پدر تا دختر
پر دنیا بیارم.



در زمان تقدیم نمودن قربانی،
اهانه همیشه فینیه و پسران و
دخترانش را اول به معبد می‌برد.

اما سهم بیشتری به حنا می‌داد ... چونکه او حنا
را بیشتر دوست داشت ... و دلش به حال حنا
می‌سوخت که او فرزندی نداشت.



هر سال او برای تقدیم نمودن قربانی به
شیلوه می‌رفت.

در آنجا دو کاهن خدمت می‌کردند
به نام های خفنی و فینحاس که
پسران عیالی کاهن بودند.



برای من هیچ شی
نمی‌خوری و اینقدر گریه و
زاری می‌کنی؟

آیا من از
ده پسر برای تو بهتر
نیستم؟

در خلال یکی از سفرهای زیارتی به شیلوه،
حقا برای دعا به داخل معبد خداوند رفت.

ای فراوند،
بر این بر بیتی من بنگر و به
من پسری ببخش ... قول می‌دهم او
را برای تمام عمرش وقف خدمت
تو بکنم.

پرا مست به داخل
معبد آمده‌ای؟ شرابیت را
از خودت دور کن!

نه آقای
من! من زنی شکسته‌دل
هستم و با فراوند راز و نیاز
می‌کردم.

من زن شیریری
نیستم ... بلکه شفق‌دل
شکسته‌ای هستم که اندوه
فراوانی دارد.

به سلامت پرو و باش که فدای
اسرائیل آنچه که از او فواسته‌ای را
به تو ببشرد.

از لطفی
که به این کنیزتان
دارید تشکر می‌کنم.

خدا دعا کرد و او را شنید و او پسر را برای شوهرش اهان به دنیا آورد.

اسم آن پسر را سموئیل (یعنی خدا
شنیده است) گذاشتند.



حقاً به سختی وفادار ماند و در زمان قربانی
گذرانان برای خداوند پیش را به شیوه پدر

او سموئیل را برای تمام عمرش
به خداوند تقدیم کرد



نمی‌فدای امسال واسه
مراسم قربانی بیایی؟

عصبر می‌کنم تا
پسر بچه را از شیر بگیرم بعد
میام و اونو برای خدمت خداوند
تقدیم می‌کنم.

اونوقت
دیگه اون واسه تمام
عمرش می‌تونه اونجا
باشه.



ای آقا همیشه زنده بمانید ...
من همان زنی هستم که در اینجا گریه
می‌کردم.

برای این کودک دعا
کردم و خداوند او را به
من بخشید.
او برای تمام
عمرش به خداوند
تقدیم می‌شود.

چون من در خداوند شادی می‌کنم.
و قوت من در اوست.

هیچ‌کس مانند تو نیست،
هیچ صغریه‌ای مانند فرای ما
نیست.

... او قوت من می‌سازد
و او بلند می‌گرداند.



والدین او به خانه بازگشتند ولی او در حضور
عیلی که کاهن خارج خداوند شد

و اما پسران عیلی بسیار مردان
شریری بودند...

من
کاهن هستم
و هر کاری که
دوست داشته
باشم انجام
می‌دهم.

شما نباید
آن گله از گوشت
قربانی را بردارید!

یالا با من بیا!

بطور
چراغ
می‌کنی؟ اینجا
مکان پرستش
فرست!

در هر حالتی آنها قربانیهایی خدا را
بن حرمت می‌کردند.

... گناهان آنان در نظر خدا
بسیار عظیم بود.

مادر سموئیل برای پسرش یک ردای کهنات
و ایضاً درست مانند لباس‌های عیلی تهیه کرد.

عیلی کاهن، الهانم و همسرش را برکت داد.

باش که فراوند به تو فرزندان
بیشتری ببخشد که فای این یکی را بگیرند که
به فراوند تقدیم کردی.

و خدا به آنها سه پسر و دو دختر نیز بخشید.

عیلی پسرانش را برای رفتار ناشایسته‌شان توبیخ کرد.

اگر شفعی علیه
شفعی دیگر گناه کند، ممکن است خدا او را
بیشتر ... اقا اگر انسان علیه فرا گناه کند چه کسی
می‌تواند برای وی شفاعت کند؟

... اما دل آنها سخت شده بود و هیچ توبه‌ای
به سخنان پدرشان نداشتند.



ای خدا یک نوح را به خانه ک عیلی فرستاد



وقتی پدران
تو در مصر بودند، آیا من بر
آنها ظاهر نشدم؟

از میان تمام قوم
اسرائیل، من پدران تو را
برگزیدم تا خادم قربانگاه من
باشند و بفور بسوزانند.

چرا قربانی‌های
مرا بی‌حرمت می‌کنید؟

چرا پسرانت
را بیشتر از من حرمت
می‌گذاری؟



بعنوان

علامتی برای تو ... هر
دو پسر ... در یک روز
فروغند فرد.

کسانی که حرمت مرا
داشته باشند حرمت
می‌گذارم ... اما آنانی که مرا
بی‌حرمت کنند، او را فقیر
فروغم گردانید.

هیچ کس در خانواده ی
تو به سن پیری
نخواهد رسید.

ای خدا یک نوح را
به خانه ک عیلی
فرستاد.

من برای
خودم کاهن صادق تر و
با وفایی انتصاب می‌کنم که
با دل و جان مرا حرمت
کند.

خانه ی او را بنا می‌کنم تا
در حضور برگزیده ی من همیشه
آماره ی حرمت باشد.





من
اینجا هستم.



هرا صدا زدی
... من اینجا هستم.

نه پسر. من تو را صدا
نکردم. به اتفاق برگرد و بقواب.



پس از اینکه آن واقعیه مرتبه تکرار شد
عیلی به سموئیل گفت ...

مرتبه بعدی
که صدا را شنیدی، بگو: «بفرما
فراوان، بندهات می شنود.»



در آن روزها صداک خداوند
بسیار کم شنیده می شد.

اما یک شب خداوند سخن گفت ...



سموئیل!
سموئیل!

شن بگو
فراوان ... بنده ی تو
می شنود.



می خواهم کاری در اسرائیل
انجام دهم که هر کس بشنود
وحشت زده شود.

می خواهم آنچه را علیه
عیلی نبوت شده بود،
عملی کنم.

پسران او
به من کفر گفتند و او
جلوی آنها را نگرفت.

پسرانش هرگز
بخشیده نخواهند
شد.



دیشب
فراوند به تو چه گفت؟

هیچ چیز رو از
من مخفی نکن.

پسر
سموئیل ...
بیا اینجا.

در

قرمط هستم.

فراوند به من
گفت که او می‌خواهد کاری
در اسرائیل انجام دهد که باعث
وشت قوم خواهد شد.

فراوند با سموئیل بود و همه ک مردم
می‌دانستند که او نبی خراس است.

او فراوند
است. هر آنچه در
تقلش خوب است
بعمل آورد.

اعضای خانواده
تو ... شامل هفنی و قیناس
... خواهند شد ... چون آنها به فرا
بی‌هرمتی کرده‌اند.

خدا از طریق کلامش خود را به سموئیل
ظاهر کرد و تمام مردم به سخنان سموئیل
گوش می‌دادند.

در روز اول جنگ، بیش از چهار هزار
اسرائیلی کشته شدند.

گروه بزرگی از فلسطینیان به قوه اسرائیل حمله کردند و
به این ترتیب نبوت الهی به حقیقت پیوست.



آخر نیسیبن!!

باید صندوق
پیمان را به شیله
برگردانیم.

فرا خداوند
این کار را می کند؟
فرا ما شکست
فوردهم؟

اینگ دیگر
شکست نخواهیم
فوردهم ...



فرا با ماست
چونکه صندوق پیمان در
اردوگاه ماست.

صندوق پیمان ما را
شکست ناپذیر می کند.



فرا به
اردوگاه آمده است ...
کارمان تمام است.

این همان
خداوندی است که مصریان
را در صحرای سینا برد!

قوی باشید و مردانه بجنگید ... اگر نه
برده ی این عبرانیان خواهید شد.



روز بعد، قتل عام بزرگ رخ داد... سح هزار سرباز
عبرانی به دست فلسطینیان کشته شدند.

و فلسطینیان بزرگترین غنیمت را بدست
آوردند... یعنی صندوق پیمان خداوند



به این ترتیب نبوت الهی تحقق پیدا نکرد که...
پسران شریع عیسی ناهنج در یک روز کشته خواهند شد.





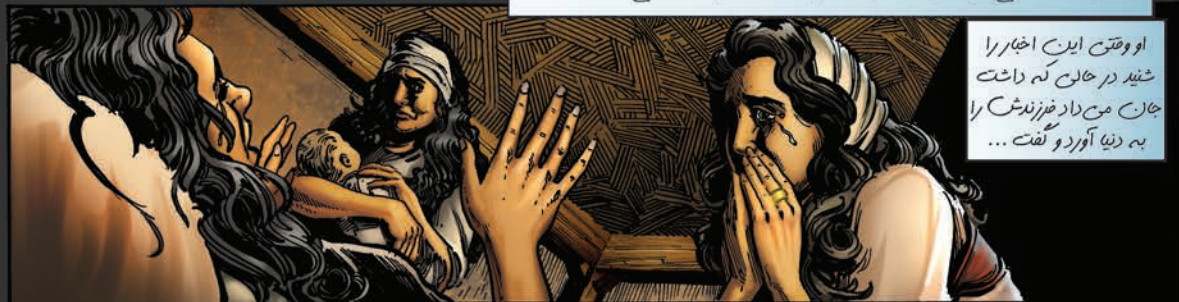
و ...
مندوق پیمان فراوند
هم به دست فلسطینیان
نامفتون افتاد.

ما از
فلسطینیان شکست
خوردیم ... شکستی
عظیم!
دو پسر تو هم
کشته شدند ...

چه خبر
است؟ این صدای فریار
برای چیست؟ مندوق پیمان
فراوند کیاست؟

وقتی عیسی این اخبار ناگوار را
شنید، به پشت روی زمین
افتاد و گریه‌اش شد.

در همان موقع غروشت، یعنی هم‌فینحاس، در حال وضع حمل بود.



او وقتی این اخبار را
شنید در حالی که داشت
جان می‌داد فرزندش را
به دنیا آورد و گفت ...

فلسطینیان با پیروزی صدوق پیمان خداوند را از این غر به شهر بزرگ اشدود بردند



داجون باید درست سر جایش قرار بگیرد. ... تا در دریا و فشی، و در جنگ ها ...



... مراقب قوم ما باشد.

روز بعد ...



او با صورت پر روی زمین افتاده است! چه کسی جرأت کرده این کار را بکند؟

چه بلایی بر سر بت داجون آمده است؟

آنجا صدوق پیمان را در بنده خود ... بت داجون قرار دادند



روز بعد ...



سرش هم شکسته ... و اینجا روی زمین افتاده است.

ما باعث فشم فدای عبرانیان شده ایم.

داجون ... وای ... دست های او قطع شده اند ...



بایر صندوق پیمان خدای اسرائیل را از اینجا ببریم ... نه باید آن را نگاه داریم.

بسیار خوب ... صندوق را به شهر پست می‌بریم.

دست او بر ضد ماست ... دفعه‌ی دیگر او به سر راهمون حمله نخواهد کرد بلکه سرهای ما را جدا خواهد ساخت!



خدای عبرانیان در صدر ناپودی ماست ...

این درد ... این مریضی دارد مرا از بین می‌برد!

عدلت این درد و مریضی هتماً خدای عبرانیان است ... ما شنیده‌ایم که او چه بلاهایی بر سر مصریان وارد کرد.

آههههه! این لعنت را به عقرون ببرید.



بایر میسمه‌های طلایی موش‌ها و دُقل‌ها را که کشور ما را ویران می‌کنند بسازیم.

صندوق را با یک کاری نو و دو گاو که هرگز یوغ بر گردنشان نهاده نشده بفرستید.

اگر آن گاوها به سمت اسرائیل رفتند، معلوم است که دست خدای عبرانیان علیه ماست.

اگر نه، منضمیم که همه‌ی اینها تصادفات رخ داده‌اند.



ما نمی‌خواهیم مورد لعنت خدای اسرائیل قرار بگیریم.

بایر صندوق پیمان را به اسرائیل بازگردانید تا شفا پیدا کنید.



نمی‌خواهیم ... شما نباید وارد شهر ما بشوید.

ما نمی‌خواهیم مورد لعنت خدای اسرائیل قرار بگیریم.



... بین
صندوق پیمان
خداوند است!

باورم همیشه
... خدا به سوی قوم خود
باز می‌گردد.



این درست خداست
... باید او را پرستش کنیم.

این کاری را بشکنید و با
چوب‌های آن و این گاوها قربانی
سوقتی به خداوند تقدیم
فواهیم کرد.



اینجا را
بینید ... موش‌ها و
زُمل‌های طلایی.

بله ... از
هر کدام پنج تا ... اینجا
به نشانه قربانی گناه است ...
هر کدام برای یکی از پنج شعبه
فلسطینیان.



آییییی.

هفتاد نفر از مردم آن شهر کشته شدند چونکه جرأت
نکردند بوزند که به صندوق پیمان خدا نگاه کنند



پس مردان قربت یحییام آمدند و صندوق پیمان خداوند را بردند. آنکه اعزاز
را تقدیس کردند که کهن و خردم آن باشد و از آن مراقبت کنند.

صنوبر پیمان خراوند مدت بیست سال در قریه یحاریم ماند. در آن مدت مردم هم براسحق خدا را می پرستیدند.





ببین
چگونه فلسطینیان فرار
می کنند.

فرا با ما است!

شش عقیشان کنید ...
فرا آنها را به دست ما
تسلیم کرده است.



باید
دوباره دست فرای
اسرائیلیان باشد ...
فرار کن!



تا آخر عمر سمونیل دست خدا
علیه فلسطینیان بود

و سمونیل به تمام اسرائیل
میرفت و به امور قضاوت و
داوری مردم رسیدن می کرد.



قوم
اسرائیل ... این
روز را همیشه به یاد
داشته باشید.
این ستون یادبود برای
این است که برانیم «فراوند تا
بغال ما را کمک کرده است».

فراوند تا
بغال ما را کمک
کرده است.

فراوند تا
بغال ما را کمک کرده
است!

سموئیل به پیرک
می‌رسد و پسرانش
را بعنوان داور منصوب
می‌کند.



اما یک مشکل وجود داشت ...

این پسران تو ... مثل خودت
نیستند ... اونا به راه های قمار رفتار
نمی‌کنن. از مردم رشوه می‌گیرن و
تصمیمای ظالمانه می‌گیرن.

ما نمی‌تونیم
همونطوری که به تو
اعتماد داشتیم، به
پسران هم
اعتماد کنیم.
مثل همه ملت های
دیگه ... ما هم دوست
داریم پادشاه داشته
باشیم.



فراوانرا، قوم تو می‌خواهند مانند
اقوام دیگر باشند ... آنها می‌خواهند از
زیر سلطه و حکومت تو قرار کنند.

به تقاضای آنها
گوش بده ... آنها تو را رد
نمی‌کنند بلکه مرا.

آنها می‌خواهند مرا ترک کنند
و همانند زمانی که از مصر بیرون
آمدند، از سایر خدایان و بت‌ها
پیروی کنند.

به تقاضایشان
عمل کن ... اما به آنها
هشدار فینر بده.



به این
سفتان و هشارهای فراوند
کوش دهید ... پادشاهی که شما
دوست دارید داشته باشید، این
کارها را با شما خواهد کرد ...

او پسران
شما را می‌گیرد تا بعنوان
سرباز در ارتش خودش و کارگر
در مزارعش کار کنند.

دخترانتان را برای
تانوایی و عطرسازی خواهد برد
... و بهترین محصولات مزارع
شما را نیز خواهد گرفت.

دیه یک
گله و محصولاتتان را از
شما خواهد گرفت ... و حتی
خود شما نیز غلامان پادشاه
خواهید شد.

وقتی آن روز
قرا بر سر قریاد دادخواهی بلند
خواهید کرد ... لقا در آن روز خداوند
پاسخ شما را نخواهد داد.

باشد ...
ما دوست داریم که پادشاه
بر ما سلطنت کند!

درست مثل
سایر ملل ما نیز پادشاه
می‌خواهیم.

آری!
آن موقع یک نفر پیش
روی ما به جنگ می‌رود و
برای ما می‌جنگد.

فراوندا،
این قوم نمی‌خواهند تو
قوت و قدرت آنها باشی.

به آنها گوش بده و
پادشاهی برایشان
منصوب کن.